



۱۴

## چقدر خودت را دوست داری؟

بعضی خودروها به قدری عجیب اند که بعید است دیگر کسی مانند آنها را طراحی کند!

### ۱۰ خودروی عجیب تاریخ

۱۵

## مثبت و منفی های گردشگری

۱۶



# زندگی

پنجشنبه ۹ بهمن ۱۳۹۹ :: شماره ۵۸۶۵



### شریکان پاداش

### جهاد و شهادت

به تعبیر مقام معظم رهبری اگر مادران و همسران شهدای صبری نشان می دادند، بی معرفتی نشان می دادند، بی بصیرتی نشان می دادند، فضای مجاهدت سرد می شد.

ایثار و مقاومت این بانوان فداکار در بدرقه و اعزام فرزندان و همسرانشان به جبهه های جنگ، سخنرانی در مراسم تشییع شهیدانشان و صبر و ایستادگی بعد از شهادت از جمله جهادهایی است که مادران و همسران شهدا داشتند. عظمت خانواده شهدا کمتر از خود شهدا نیست چراکه این مادران و همسران با تحمل سختی های ناشی از فراق فرزند و همسر، صبری مثال زدنی از خود نشان دادند و در راه اعتلای اسلام و انقلاب پایداری کردند.

رهبر انقلاب همین طور در تکریم خانواده شهدا فرموده اند: «پدران شهدا و مادران شهدا، همسران صبور شهدا، فرزندان شهدا در این افتخارات پشت سر شهدا قرار دارند. اگر خانواده های شهدا این صبوری را نمی داشتند، این تکریم به شهادت عزیزان خود برایشان

این قدر با اهمیت نبود، قدر شهادت در جامعه ما می شکست. شهدا خودشان گوهر گرانبهایی شدند و درخشیدند و خانواده های شهدا با رفتار خود، با ایمان خود، با صبوری خود، این گوهر درخشنده را در معرض دید همه قرار دادند.»

واقعیت این است که مادران و همسران شهدا مانند حضرت ام البنین (ع) در طول این سال ها، حماسه های جاویدی را ساخته اند. صبر و تحمل مادران شهدا بر کسی پوشیده نیست. همسران شهدا هم با تربیت یادگاران همسران خود، آنها را برای دیگر روزهای مقاومت کشور آماده می کنند.

نقش همسران رزمندگان در جبهه های مختلف مقاومت، روحیه دادن به همسرهایشان است چرا که اگر رزمندگان از صبر و مقاومت و همراهی همسرانشان اطمینان نداشته باشند، نمی توانند در جبهه های اسلام حضور پیدا کنند.

همسریکی از شهدای مدافع حرم در این باره می گوید: «وقتی یک مرد می بیند که همسرش در راهی که او به آن ایمان دارد، قدم برمی دارد و هم عقیده است و سختی ها را تحمل می کند، آن وقت است که محکم تر و مطمئن تر قدم برمی دارد.» اتفاقی که معتقد است او این مسأله را به وضوح در رفتار همسر شهیدش دیده است.

همسر سیدسجاد روشنائی، دیگر شهید مدافع حرم هم از این قدم های استوار همسرش خاطره ای تعریف می کند: «شهید روشنائی خیلی به مأموریت اعزام می شد. قبل از رفتن به مأموریت سوریه، من فقط یک کلمه به ایشان گفتم و آن هم این بود که وقتی به زیارت حرم حضرت رقیه (ع) و حضرت زینب (ع) رفتی، نایب الزیاره من هم باش؛ سیدسجاد از شنیدن این حرف من واقعا خوشحال شد و انرژی گرفت و با روحیه خیلی خوب به این مأموریت رفت و من از این بابت خوشحالم که در عاقبت بخیری همسر شریک و همراه بودم.»

۴ سال پس از شهادت محمد پورهنک، دوباره با همسری وی و به پنهان شهادت برادرش، اصغر پاشاپور همکام شلیم، یکس جام هم



گفت و گو با زینب پاشاپور که همسر و برادرش، شهید مدافع حرم لقب گرفته اند

## آه از غمی که تازه شود

## با غمی دگر

و سرگیجه و نهایتاً خونریزی معده؛ علائمی که خانواده پورهنک را با تشخیص پزشک راهی ایران و تهران کرد. اما آب آلوده به سم با محمد پورهنک کاری کرد که در کمتر از یک ماه به شهادت برسد. زینب پاشاپور می گوید: «تمام لحظه های آن یک ماه به شهادتش فکر می کردم؛ به این که لحظه به لحظه او به آرزویش نزدیک می شود و من هم به از دست دادنش.» انگار برای خیلی ها شهادت از یک لحظه شروع می شود و مابقی اش به سوگ و غم و صبر روزهای بعد از شهادت می گذرد، اما مجاری شهادت برای خانواده پورهنک، تنها برای این چند سال اخیر و حتی برای روزهای بعد از شهادت نبوده است؛ انگار هر لحظه و هر روز منتظرش بوده اند؛ همسرم خواب شهادتش را دیده بود و من می دانستم که چقدر دوست دارم خواشش تعبیر شود.» اما این فرق داشت؛ این که هر دقیقه و هر ساعتی از روز که می گذرد به شهادت فکر کنی، فرق داشت. فرق می کند که ببینی به اتفاقی بزرگ اما سخت نزدیک می شوی؛ «حالش طوری بود که هر لحظه اش بهتر از یک ساعت بدش بود و ساعت به ساعت بدتر می شد و تحلیل می رفت و بالاخره به آرزویش رسید.»

### صبر این روزها

از حال و روز همسران شهدا بعد از شهادتشان زیاد شنیده بود؛ شنیده بود که غم عجین شده ای با حال خوب و البته صبر غربیی دارند اما حالا که همانجا ایستاده و همسر شهید است آن رابهتاز همیشه تجربه کرده و درباره اش می گوید: «می دانید درباره چه چیزی حرف می زنم؟ درباره نوع عجیبی از نگاه اهل بیت به من و از آن مهمتر به دخترهایم.» اما روزهای بعد شهادت محمد پورهنک، برای همسرش در دنیای نوشتن و نویسندگی گذشته است؛ گفتن و نوشتن از هرآنچه که در این سال های کم از زندگی مشترکشان دیده و شنیده و می داند؛ «انگار مرور خاطراتش مرهمی برای غم و سختی این روزهای بدون او است؛ برای این که بچه هایم با اسم پدرشان، با مرور خاطراتش بزرگ شوند. می دانید؟ داغ شهادت در دل با مانده ها هر روز بیشتر می شود؛ نه آرام می شود نه حتی کم و فراموش شده اما فکر به آن آخرهایش خیلی دلگرم کننده است» این که در پس این روزهای بدون او، قرار است چه شیرینی تمام نشدنی نصیب همه مان شود. لحنش مقتدر است و از ته دل به نظرمی رسد: «این روزها من چیزی را می بینم که کسی آن را نمی بیند.» شبیه شعار به نظر می رسد ولی نیست. اواز نوع خاصی از ارتباط با همسرش حرف می زند؛ ارتباطی که قطع نشده و فقط مدتش عوض شده است؛ «من هنوز حضورش را احساس می کنم؛ حمایت هایش را در زندگی خوم و دخترهایم می بینم. کارهایی که واقعا انجامش از عهده آدم های زمینی خارج است.» و خوب کار چه کسی می تواند باشد چدر پدر فاطمه و ریحانه؟

فرهنگی همخوانی دارد.» کاری که مصطفی چمران در لبنان انجام داد و محمد پورهنک در سوریه، رسیدگی به ایام و خانواده های جنگ زده، فعالیت های بهداشتی و درمانی و آموزشی، تقویت روحیه معنوی و هر آن چیزی که ساکنان یک منطقه جنگ زده به آن نیاز دارند. کارهایی که هرکسی آنها را انجام بدهد، شناخته می شود و علاقه مندانی را در جمع پیدا می کند؛ «برخی از مردم به خاطر همین تبلیغات و رفتار خوش همسر، به منش او و به تشیع علاقه مند شدند و حتی تغییر مذهب دادند.» اتفاقی که به مذاق خیلی ها خوشایند نبود؛ آنقدر که باعث شد به مسمومیت او و ترورش ببیند؛ «اما می دانید؟ برخی افراد سوری در ابتدای جنگ به جبهه دشمن رفته بودند و به آنها کمک می کردند؛ افرادی که یکی از خطرناک ترین گروه های معاند به حساب می آمدند. آن ها بر منطقه شناخت کافی داشتند و خطرشان از خارجی ها بیشتر بود.» افرادی که برخی از آنها با گذشت زمان متوجه اشتباه شان شدند و تصمیم به برگشت به عقب گرفتند؛ آدم هایی که با نفوذ محمد پورهنک در جبهه دشمن، یکی یکی به صف ارتش سوریه برگشتند و خوب چه دلیلی مهمتر از این اتفاق برای از میان برداشتن این طبله جوان محبوب؟ نیروهای دشمن فهمیده بودند که یک ایرانی در لاذقیه به واسطه کارهای فرهنگی در حال تبلیغ تشیع است.

### آن یک ماه

هوا گرم بود؛ محمد پورهنک هم تشنه؛ «یکی از نیروهای نفوذی دشمن که اهل سوریه و مدتی از همکاران همسر بود، لیوان آبی به او تعارف می کند که سمی بوده است.» ظاهراًش با دیگر لیوان های آب همیشگی فرق نداشته اما باطنش آن چیزی بود که نتوانست رفته رفته حال محمد پورهنک را بدکند. تب، تهوع، ضعف و سردرد

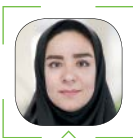
### حکایت آن چینی شکسته

چینی که بیفتد و بشکند، بندش می زنند اما آن چینی بند زده اگر دوباره زمین نخورد، هم ترک های جدید رویش نقش می بندد و هم زخم ترک های قبلی دوباره با می شود. این حکایت تازه شدن غم شهادت برادر زینب پاشاپور برای اوست؛ همان اصغر آقای معروف و مورد اطمینان حاج قاسم که فیلمی از او در بین خیلی از کاربران فضای مجازی دست به دست شد و اصغر آقا در بین مردم شناخته شد. شهادت اصغر پاشاپور، جای خالی دوست صمیمی اش را دوباره در دل خواهرش زنده کرد؛ رفیق گرمایه و گلستان محمد پورهنک که واسطه ازدواج دوست صمیمی اش با خواهرش بوده است. رفاقتی که در شکلی دیگر ادامه پیدا کرده است و دایی ریحانه و فاطمه، یک ماه بعد از شهادت سردار سلیمانی به شهادت رسید. حالا جمع دونفر ریحانه و فاطمه، سه نفره شده است و آنها همه چیزهایی را که بلد هستند به پسر سه ساله اصغر آقا یاد می دهند؛ «بابای تو هم رفته بهشت؛ پیش بابای ما.» انگار اصغر آقا دلش برای دوست صمیمی اش تنگ شده بود؛ خواشش را دیده بود. فکر می کرد جا مانده است؛ بعد از شهادت سردار احساس جاماندگی اش بیشتر هم شد اما بالاخره خودش را به آنها رساند. حالا وقفه چند ساله دوستی محمد پورهنک و اصغر پاشاپور، همچنان ادامه پیدا کرده است؛ «می دانیم که حالشان خوب است؛ می دانیم که هردو شان به آن چیزی که دلشان می خواسته رسیده اند.» و این تنها چیزی است که پذیرش جای خالی همسر و برادر را برای مادر ریحانه و فاطمه کمی آسان تر کرده است.

پیش از اینها لاذقیه سوریه به همه مردم لبخند می زد؛ شهری ساحلی که محبوب دل خیلی از سوری ها و گردشگران کشورهای خارجی بود اما خیلی وقت است که لاذقیه خسته و رنجیده از اتفاقات جنگ تروریست ها است. آنقدر که وقتی نام لاذقیه می آید، حال زینب پاشاپور دگرگون می شود. گرما، لیوان آب، مسمومیت، ترور بیولوژیک و شهادت، بخش کوچکی از آن چیزی است که از لاذقیه سوریه برای او و ریحانه و فاطمه، دو قلوهای به یادگار مانده از شهید محمد پورهنک تداعی می شود. یادآوری از روزگاری که در ۳۰ کیلومتری منطقه جنگی، صدای توپ و تفنگ را در کنار دو قلوهایش به وضوح می شنید اما خودش آن را با جان و دل پذیرفته بود و همراه همسرش شده بود تا پای اولین قول و قرارهای زندگی مشترکشان ماند. قول و

قراری که نهایتش همان شد که محمد پورهنک همیشه دلش می خواست؛ شهادت. اما این روزها، او راوی رشادت های نه فقط پدر دو قلوهایش که راوی خاطرات صمیمی ترین دوست همسرش، یعنی برادرش هم هست؛ برادری که هنوز یک سال از شهادتش نگذشته و داغ نهفته در دل او را دوباره تازه کرده است.

محمد پورهنک، طبله بود. طبله ای جوان اما چهره و شناخته شده در آن طرف مرزها؛ جایی در میان خانه های کشور جنگ زده سوریه، طبله ای که آرزویش بود یکی باشد مثل شهید اندرزگو؛ مثل او جوان و فعال. مبلغی که دوست داشت همراهی تمام و کمال خانواده اش را هم در این مسیر داشته باشد که داشت. دوست داشت آخر و عاقبتش هم مثل شهید اندرزگو باشد؛ شهید شود که همین هم شد. از آن روزها و از آن آرزوها بیشتر از چهار سال گذشته است و آرزو به واقعیت تبدیل شده است اما زندگی مشترک چهار سال و هفت ماهه زینب پاشاپور در کنار طبله جوان، با شهادت و ترور بیولوژیک به پایان نرسید؛ او هنوز هم با محمد پورهنک، با نوشته هایش، با حمایت هایش و با فکرانش زندگی می کند. حالا فاطمه و ریحانه چند ماهه آن روزها، پنج سالشان تمام شده است و با خاطرات پدرشان و هدیه هایی که مادرشان از طرف پدر برایشان می خرد بزرگی می شوند اما هرچه از پدر خاطرات محسو و کم رنگی دارند، دایی شان را به خوبی به خاطر دارند؛ کسی که از هزاران کیلومتر آن طرف تر و جایی که خودشان هم چند ماهی از روزهای کودکی شان را آنجا گذراندند، با او تماس تصویری می گرفتند و برایش از شیرین کاری هایشان می گفتند اما هنوز یک سال نشده که دایی شان هم همسفر پدر شده است و آنها مانده اند و خاطراتی از دایی و پدری که روزهای جوانی شان را در شهرهای سوریه گذرانده و هوای آنجا را به هوای دفاع، نفس کشیده اند.



نرگس خاتمی زاده  
جامعه

نفوذ معکوس همه ایرانی ها برای چه سوریه به می روند؟ برای کار نظامی و دفاع؛ اما محمد پورهنک، در قامت یک طبله، نوع دیگری از دفاع را در لاذقیه اجرایی کرده بود. دفاعی از نوع تبلیغ و امر به معروف؛ «همسر من طبله بود، روحیه طبله ها با فعالیت های تبلیغاتی و کارهای

### جهاد خانوادگی

«هیچ وقت نگفتم نرو؛ باید سرقولم می ماند.» زینب پاشاپور از قول و قرار بین شان می گوید؛ از آن راهی که همان اولین روزهای زندگی مشترک هم برایش روشن بود. گفته بود من از هر فرصتی برای تبلیغات استفاده می کنم و همین تک جمله، آن چیزی بود که زینب پاشاپور باید در موردش تصمیم می گرفت که می تواند چنین زندگی متفاوتی را با یک طبله جوان آغاز کند یا نه؛ اصلاً هر فرصتی یعنی چه؟ فرصتی که برای محمد پورهنک به معنای فراهم شدن موقعیت خدمت رسانی و تبلیغ



info@jamejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۳۱۴۷



### # آسفالت - خرم آباد

علیزاده از خرم آباد:

از شهرداری شهرستان خرم آباد درخواست می شود تا آسفالت این شهر را که وضعیت بسیار بدی دارد و بسیاری از نقاط این شهر پر از چاله و دست انداز است، ترمیم کند.

### # منع - تردد

عضدی از تهران:

چرا هنوز منع تردد شبانه ۲۱ تا ۴ صبح برای مناطق زرد و آبی (کم خطر) برقرار است؟ این وضعیت تا کی ادامه دارد؟

### # سفر - قرمز

تیموری از قم:

بعضی از هموطنان متأسفانه با رعایت نکردن پروتکل های بهداشتی همچنان به شهرهای شمالی که در وضعیت قرمز کرونایی قرار دارند سفر می کنند.

### # قیمت - مرغ

کریمی از تهران:

ستاد تنظیم بازار قیمت مرغ را کیلویی ۲۰ هزار تومان اعلام کرده اما در برخی فروشگاه های معتبر مرغ را کیلویی ۲۲ هزار تومان می فروشند.

### # خیابان - شاهد

شیخی از تهران:

آسفالت قبل از چراغ های راهنمایی بلوار شاهد خراب است و نیاز به ترمیم و نوسازی دارد. لطفاً رسیدگی شود.

### # تشویق - بورس

عبداللهی از تهران:

وقتی دولت، مردم را تشویق به سرمایه گذاری در بورس کرد چرا سرمایه گذاران را در شرایط سختی بورسی رها کرد؟ غارت اموال مردم نتیجه اعتماد مردم به دولت بود.

### # پله - مترو

کیان خواه از تهران:

پله برقی ایستگاه سعدی متروی تهران چند روز است که از کار افتاده و با توجه به پله های زیاد این ایستگاه رفت و آمد را برای مسافران دشوار کرده است.

### جوابیه

در پی درج پیامی در روز شنبه ۱۳۹۹/۰۷/۲۰ با عنوان «روشنایی پارک ساعی کم است» سرپرست اداره روابط عمومی شهرداری منطقه ۶ شهر تهران با ارسال نمایی اعلام کرد: موضوع به کارشناسان معاونت خدمات شهری و محیط زیست منطقه اعلام و مقرر شد تا نسبت به بررسی و انجام هماهنگی لازم درخصوص بهبود وضعیت روشنایی پارک ساعی اقدام کنند.